بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ صَلّی اللهُ عَلَى سَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا وَ حَبیبِ إلَهِنا أبِی القَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ الطَّاهِرینَ سِیَّمَا بَقیَّةُ الله فِی الأعظَم مَولانَا الحُجَّةِ بنِ الحَسَن وَ لَعْنَةُ اللَّهِ ‏عَلَى أَعْدَآئِهِمْ أَجْمَعِینَ إلَی قیامِ یَومِ الدِّینَ

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیَّ ألَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ 68

<و چون ببينى كسانى [به قصد تخطئه] در آيات ما فرو مى ‏روند، از آن‌ها روى برتاب تا در سخنى غير از آن درآيند و اگر شيطان تو را [در اين باره] به فراموشى انداخت، پس از توجّه [ديگر] با قوم ستمكار منشين.>

کلمه­ی «خوض» در اصل لغت به معنای ورود به آب و در آب شنا کردن است. به ورود در هر مطلبی به تناسب آن، خوض گفته می‌شود. در قرآن کریم کلمه­ی خوض، در اکثر موارد به معنای ورود در امر باطل به کار رفته است.خوض یعنی باطل­گرایی و بیهوده­گویی. همان‌طور که در این سوره می­خوانیم:

<قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ>[[1]](#footnote-1)؛

<بگو خدا. آن‌گاه بگذار تا در ژرفاى [باطل] خود به بازى [سرگرم] شوند.>

 بگو الله؛ حرف خود را بزن، مردم را به حق دعوت کن. اگر نپذیرفتند، آنان را رها کن تا در یاوه­گویی­های خود، سرگرم شوند. خداوند در آیه­ی دیگری نیز، چنین می‌فرماید:

<فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِی يُوعَدُونَ>[[2]](#footnote-2)؛

<پس آنان را رها كن که در ياوه‏گويى خود فرو رفته و بازى كنند، تا روز میعاد را ديدار كنند.>

باز در سوره­ی مدّثّر داریم که روز قیامت به جهنمی­ها گفته می‌شود:

<مَا سَلَكَكُمْ فِی سَقَرَ>[[3]](#footnote-3)؛

<چه چيز شما را در آتش [سقر] درآورد؟>

یکی می‌گوید نماز نمی­خواندیم،دیگری می‌گوید زکات نمی­دادیم،یکی هم:

<وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ>[[4]](#footnote-4)؛

<با هرزه‏درايان هرزه‏درايى می‌کرديم.>

در این آیات، کلمه­ی خوض به باطل­گرایی و یاوه­گویی معنا شده است. اینان کسانی هستند که تفکّر مادی دارند. این طرز تفکّر، با تفکّر الهی سازگاری ندارد، چون تفکّر الهی و مکتب انبیاء، خواستار متعادل کردن انسان هستند. «خائضین» چون تفکّر مادّی دارند، غیر از لذّت‌گرایی و کام­جویی از دنیا، چیزی را درک نکرده و در اشباع تمایلات خود، بی­پروا هستند. در نتیجه، با مکتب انبیا درگیر شده، و می­کوشند که از راه­های مختلف، عظمت و هیبت دین و مبلّغین آن را در هم بشکنند، زیرا اگر دین حاکم شود، اولاً آن‌ها شرمنده، و دیگر اینکه محدود می­شوند؛ طبیعتاً باید از مطامع نفسانی خود، عقب نشینی کنند، و دیگر اینکه مورد ملامت مردم قرار می­گیرند. یکی از راه­هایی که برای شکستن عظمت دین، به کار می­برند «خوض» است؛ چون منطق و برهانی ندارن به کارهایی همچون به تحقیر، توهین،هتک حرمت، و مسخره کردن متوسّل می‌شوند. چنین کارهایی نیازمند منطق، سرمایه‌ی علمی و فرهنگی نیست، بلکه بی­حیایی و بی­پروایی برای انجامِ آن کافی است. آری! آخرین حربه­ی تبهکاران در برابر دین­داران، تمسخر و ریشخند است؛

<إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ۞وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ۞ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ>[[5]](#footnote-5)؛

<همانا (در دنیا) بدکاران بر اهل ایمان می‌خندیدند. و هنگامی که از کنارشان می‌گذشتند آنان را با اشاره، تمسخر می‌کردند. و هنگامى كه نزد خانواده[هاى] خود بازمی‌گشتند، [به سبب تمسخر مؤمنان] خوشحال و شادمان بودند.>

وقتی با همفکران خود خلوت می­کنند، نقل محافلشان توهین، مسخره، و هتّاکی نسبت به گفتار، رفتار، قیافه­، و حتّی لباس­ مؤمنان است؛

<وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ>[[6]](#footnote-6)؛

<و چون مؤمنان را مى‏ديدند، می‌گفتند اين‌ها [جماعتى] گمراهند.>

آن‌ها با تصوّر می‌کنند که مؤمنان چه گمراهند که خود را از لذّت‌های مادّی محروم کرده‌اند؛ این منطق خائضین است. حال اگر انسان با چنین جمعیّتی مواجه شد، تکلیفش چیست؟چون طبق فرموده‌ی قرآن، برای دعوت مردم به حق، سه راه داریم:

<ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ>[[7]](#footnote-7)؛

<با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت دعوت كن و با آنان به [شيوه‏اى] كه نيكوتر است مجادله نماى. در حقيقت پروردگار تو به [حال] كسى كه از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‏يافتگان [نيز] داناتر است.>

با عدّه‌ای می­توان با حکمت سخن گفت، چون اهل منطق، برهان و استدلال هستند و اگر راه را گم کرده باشند، پس از دریافت حقیقت، مقاومت نمی‌کنند. عدّه‌ای اهل منطق، فلسفه و برهان نیستند، ولی اهل موعظه­، و در مقابل حق، تسلیمند.گروهی هم اهل جدالند؛ جدال احسن. برای هدایت این گروه، باید اعتقادات خودشان را گرفته و از طریق همان، آن‌ها را اقناع کنیم. در این‌صورت نمی­توانند در مقابل حق ایستادگی کنند. پس روش ما در مقابل گروهی، حکمت ­و برهان، در مقابل گروهی، موعظه­ و پند ­و اندرز، و در مقابل گروهی دیگر جدال احسن است.

امّا گروهی، نه اهل حکمتند که استدلال مفید باشد، نه قلب سلیمی دارند که پند ­و نصیحت به حالشان نافع باشد، و نه حتّی به گفته­های خود پایبند هستند که جدال احسن سودبخش باشد. با این مردم مغرور، مستکبر، از خودراضی، و لجوج چه باید کرد؟ ممکن است در روابط خانوادگی ، خویشاوندی، و دوستی به چنین افرادی بر‌خورد کنیم. اگر انسان قدرتی داشته باشد، باید با آن‌ها از موضع قدرت برخورد، و آن‌ها را سرکوب کند. اگر قدرتی ندارد، تنها راه، اعراض است، یعنی قطع رابطه­ و روی‌گردانی از آن‌هاست.

<يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ>؛ وقتی ایشان قدرت داشت، به ایشان دستور داده شده که باغلظت و خشونت با آن­ها برخورد کن، چون این­ گروه، هدایت نمی‌شوند، بلکه موجب بدبختی خود و دیگران خواهند بود:

<يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ>[[8]](#footnote-8)؛

<اى پيامبر با كافران و منافقان جهاد كن و بر آنان سخت بگير و جايگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامى است.>

امّا این آیه در مکّه نازل شده است. آن‌روزها، رسول اکرم قدرتی نداشت تا اعمال قدرت کند. پس وظیفه‌ی ایشان اعراض است؛ <فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ>. اگر به عذر و بهانه‌هایی چون خویشاوندی بگوییم که عدم شرکت در مجلس عقد یا عروسی آن‌ها امکان ندارد، چنین حرفی صحیح نیست. چون صله­ی رحم جنبه­ی دینی داشته، و وقتی صحیح است که حرمت دین محفوظ بماند. اگر خویشاوندان انسان، اصلاً به مقدّسات دین اعتنایی نداشته و نسبت به آن هتک حرمت کنند، رابطه با آن‌ها صحیح نیست، چنان که فرمود:

<لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ >[[9]](#footnote-9)؛

<قومى را نيابى كه به خدا و روز بازپسين ايمان داشته [و] دوست بدارند كسانى را كه با خدا و رسولش مخالفت كرده‌اند، هر چند پدرانشان يا پسرانشان يا برادرانشان يا عشيره‌ی آنان باشند. در دل اينهاست كه [خدا] ايمان را نوشته.>

کسانی که ایمانشان راسخ است، با کسانی که مملوّ از نفاق ­و بی­اعتنایی نسبت به دین و مذهبند، رابطه­ی خوبی ندارند. لذا به پیامبر خطاب شده که از آن‌ها اعراض کن، چون اگر در مجالس آن­ها شرکت کنی،‌ برای هتّاکی آنان نسبت به دین، و آزار خودت بهانه‌ای فراهم می‌کنی، که البتّه چنین رفتارهایی به سنگین­تر شدن بار خودشان می‌انجامد. اگر دیدی چنین است آن‌ها را ترک کن تا به سخن دیگری بپردازند، چون اگر تو را نبینند طبیعتاً درباره‌ی خودشان صحبت می­کنند، دیگر نه تو آزار می­بینی، نه بار آن­ها سنگین­تر، و نه حرمتِ دین، دریده می‌شود.

<وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ>؛ اگر شیطان تو را دچار وسوسه‌ ­و نسیان ­و فراموشی کرد، و به بهانه­هایی چون قوم­ و خویشی، تو را به آن مجالس کشاند، اگر در مجلس، متوجّه شدی، برخیز و با این مردم ستمگر همنشین نباش. این­جا از افراد «خائض» به «ظالمین» تعبیر شده است، چون با عدم رعایت جوانب حق، بدبخت کردن و به عذاب کشاندن خود، و سرافکنده کردن و هتک حرمت مبلّغین دینی در نظر مردم، هم به حق، هم به خود، و هم به مردم ظلم می‌کنند.

<وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ>؛ به رسول اکرم خطاب شده که اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت ... . این­جا به ذهن می‌آید که پیغمبر اکرم که معصوم است و ممکن نیست شیطان بر او مسلّط شود تا او را به مجلس خائضین بکشاند. پس چرا به رسول اکرم این‌‌گونه خطاب شده است؟ باید گفت در همه­ی مواردی که چنین خطاب­هایی به رسول اکرم شده است، هرچند خطاب به ایشان است، امّا دستورالعمل برای امّت است، نه پیامبر ، چون زمینه­ی چنین رفتارهایی در او نیست. قاعده این است که وقتی قرار باشد دستوری برای امّتی صادر شود، ابتدا به رئیس امّت القاء می‌شود تا او به مردم ابلاغ کرده، ­و امّت به آن عمل کنند؛ به شخص او مربوط نیست. در قرآن مواردی از این دست بسیار داریم، مثلاً درباره­ی والدین، به رسول اکرم خطاب شده:

<وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا>[[10]](#footnote-10)؛

<و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آن‌ها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و با آن‌ها لطیف و سنجیده و بزرگوارانه سخن بگو!>

پیغمبر که در زمان رسالت والدینی نداشت؛ وقتی هنوز به دنیا نیامده بود پدرش از دنیا رفته و زمانی که کودک 4 ساله­ای بود، مادر را از نیز دست داده بود. بدیهی است که زمینه­ی انجام این دستور در رسول اکرم نیست، چون والدین ندارد. پس خطاب به رسول اکرم ، امّا دستورالعمل برای امّت است. هر جا دیدیم که خطابی به رسول اکرم شده که با عصمت ایشان سازگاری ندارد، همینطور است. این آیه نیز، از همین دست می‌باشد؛ <ِإمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ>؛ شیطان به سراغ او نمی‌رود، همان‌طور که خودش اقرار کرده:

<قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ۞إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ>[[11]](#footnote-11)؛

<(شيطان) گفت: «به عزّتت سوگند، همه‌ی آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص شده ات را».>

شکّی در این نیست که سرآمد مُخلَصین، رسول اکرم است، پس شیطان به او راهی ندارد. خود رسول اکرم نیز می­فرمود که هر کس شیطانی دارد و خدا مرا یاری کرده تا بر شیطانم، غالب شده­ و او را به زانو درآورده­ام: <قَد أسلم شیطانی بیدی>[[12]](#footnote-12). پس شیطان به او راه نمی­یابدو این دستورالعمل خطاب به ماست: <ِإمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ>؛ اگر شیطان تو را وسوسه کرده، و از راه‌های مختلفی به مجلس خائضین کشاند، با آن­ها منشین، چون ظالمند. تو به‌عنوان مسلمان، حق نداری در مجلس کسانی که نسبت به مقدّسات دین هتک حرمت می‌کنند، بنشینی، چون: <إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ>[[13]](#footnote-13)؛ <در اين‌صورت، شما هم مثل آنان خواهيد بود.>؛ گناه آن‌ها برای تو هم نوشته می­شود.

متأسّفانه در میان ما هم خائضین و مجالس آن‌ها فراوان است. جای تأسّف است که بسیاری از مجالسی که به عنوان جشن عقد و عروسی­ و ... برگزار می­کنیم، در آن‌ها خوض در باطل صورت می‌گیرد. اگر مسلمانی در این مجالس شرکت کند بر خلاف این آیه عمل کرده است. او اگر قدرت جلوگیری از کارهای آنان را ندارد، وظیفه­ی او اعراض و مبارزه­ی منفی است، یعنی باید برخیزد و مجلس را ترک کند. خواندن اشعار رکیک، به این دلیل که خوشایند عروس و داماد باشد، رقص و طرب و اختلاط زنان و مردان و حضور داماد در میان زن­های بی‎‌حجاب با این حرف بی‌خردانه که داماد به همه محرم است، این مجالس را به مجالس لهو، گناه و خوض در باطل تبدیل می‌کند. چنین مجالسی هتّاکی نسبت به مقدّسات دین، و وظیفه­ی یک مسلمان اعراض از آن‌هاست.

حتّی ممکن است مجالسی به نام ائمه و ولادت و اعیاد مذهبی برگزار شود که چنین شرایطی داشته باشد. و این کلام امیرالمومنین علی را نیز دستاویز خود قرار می‌دهند:

<إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِیعَهً یَنْصُرُونَنَا وَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ یَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِینَا أُولَئِکَ مِنَّا وَ إِلَیْنَا>[[14]](#footnote-14)؛

<خداوند تبارک و تعالی به زمین نظر کرد و ما را برگزید و شیعیان را برای ما برگزید که ما را کمک کرده؛ به سرور ما مسرور و به غم ما محزون هستند و اموال و جانشان را در راه ما نثار می‌کنند. آنان از ما بوده و به سوی ما خواهند آمد.>

آنان به این نیندیشیده‌اند که فرح ائمّه در چیست. فرح ائمّه در کف زدن ­و گفتن اشعاری که هیچ تناسبی با شأن آن‌ها و موازین شرعی ندارد، نیست. فرح آن‌ها در تقوا، اخلاص، ارزش­ها و فضیلت­های معنوی است. حتّی متأسّفانه در مجالس ختم ما در ابتدا فقط چند آیه قرآن و سپس اشعار فراوانی خوانده می‌شود، که البتّه مردم، شنیدن اشعار را ترجیح می‌دهند! مایه­ی تأسّف است که با قرآن مأنوس نیستیم. اشعار را می­فهمیم، امّا قرآن را خیر. ما به این نمی‌اندیشیم که میّت، منتظر و نیازمند ثواب و پاداشی است؛ با خواندن قرآن، او بهره‌مند می‌شود، نه با خواندن اشعار. حضّار و بازماندگان، از اشعار بیشتر متأثّر شده و پند می‌گیرند تا از قرآن. بسیاری از کارهای ما، که به نام دین هم هست، آلودگی دارد. ارباب معرفت­ ­که بسیار در معارف­ دقیقند، روحیّاتشان به‌قدری ظریف است که حتّی از آن دسته اوراد و اذکار و مطالب دینی که قدری به هوس آلوده باشد، می‌پرهیزند. یعنی گاهی هرچند در پوشش دین کار می­کنیم، ولی هوس در نیّات ما دخالت کرده و آن را برایمان زیبا جلوه داده است. حتی مثلاً ما به قرآنی که زیبا چاپ شده و جلد خوب­، کاغذ خوب­ و خط خوب دارد، بیشتر گرایش پیدا می­کنیم و همین یک هوس و نفسانیّتی است. البتّه تا این حدّ از دقت را، از ما نخواسته‌اند، امّا باید گفت که مثال‌های اینچنینی مظاهر هوس در قالب کارهای دینی است. اینکه مثلاً ذکر گفتن با تسبیح زیبا، یا نماز خواندن با سجّاده­ی منقّش و مهر ساده و لطیف را به تسبیح گلی و سجّاده‌ی ساده و مهر خشن زبری ترجیح می‌دهیم و دلمان می‌خواهد با آن‌ها بیشتر عبادت کنیم. نفسانیّت است که ما را به سمت چنین تمایلاتی سوق می‌دهد. حال آنکه یکی از خدمتکاران سجّاد از ایشان چنین یاد می‌کند: روزی همراه مولایم به صحرا رفتیم. ایشان در گوشه‌ای از صحرا به عبادت پرداخت و به هنگام سجده، سر را بر سنگ‌های زبر و درشت می‌نهاد.[[15]](#footnote-15)

این­ها جنبه­ی نفسانیّتی این­ها دخالت میکنه دیگه،یعنی مراقب باشید، عرض کردم از من نخواستن این دقت­ها را، برای این­که مراقب باشیم شیطان اینقدر دامنه­ی رخنه و نفوذش گسترش دارد که حتی با سجاده­و تسبیح­و مهر نمازگزار هم درش اثر می­گذارد، از این راه هم وارد میشه حتی،حتی اون­ها را هم رنگ نفسانی می­دهد،رنگ شیطانی می­دهد تا چه رسد به سایر انواع کارهای بزرگ­و امام جماعت شدن­و بعد منبر رفتن­ و تألیف کتاب کردن­و تا برسد به انواع انفاقات مالی­و مؤسسات خیریّه­ درست کردن­و مسجد ساختن­و حسینیّه ساختن، این­ها را دخالت می­کنه، عجیب کارها را خراب می­کنه باید مراقب باشی که، کارتو خراب نکنه شیطان،تا برسد مسئله­ی واویلا حبّ جاه هم در دل آدم پیدا بشود­و ریاست طلبی که اون­جا برسه دیگه واویلاست، چون بزرگ­ترین غریزه­ای که،ریشه دارترین غریزه­ در وجود انسان غریزه­ی حبّ جاه است.اون بزرگانی که می­کوشند خودشون را اصلاح کنند هی کم­کم این رزائل را از خود دور کنند، پول­دوستی، زن‌دوستی، اینا را از خود دور کنند به مقام دوستی که می­رسند به خطر می­افتند، اون­جا نماز­ می­خونن، اذان میگن،قرآن می­خوانن، این­که حضرت علی است­و عمار­و دیگران اینم اذان میگن، نماز می­خونن،قرآن می­خوانن، خب کدام حقّه؟

<مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فیِ وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فیِ التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فیِ الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا > 29

<محمد فرستاده خدا است و كسانی كه با او هستند در برابر كفار سرسخت و شديد، و در ميان خود مهربانند، پيوسته آنها را در حال ركوع و سجود می‏بينی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‏طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمايان است، اين توصيف آنها در تورات است، و توصيف آنها در انجيل همانند زراعتی است كه جوانه‏ های خود را خارج ساخته، سپس به تقويت آن پرداخته، تا محكم شده، و بر پای خود ايستاده است، و به قدری نمو و رشد كرده كه زارعان را به شگفتي وامی دارد! اين برای آن است كه كافران را به خشم آورد، خداوند كسانی از آنها را كه ايمان آورده‏ اند و عمل صالح انجام داده‏ اند وعده آمرزش و اجر عظيمی داده است. <

بله، کسانی که همراه پیغمبر بودن، با پیغمبر بودن چنین­و چنان هستن آخر آیه فرمود که؛ <وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا > گفتن آخرین غریزه­ی بدی که از دل انسان برداشته می­شود که صدیقین می­توانن بیرون کنن،حبّ جاه است این کار مشکلیه،حالا حب جاه همش این نیست آدم رئیس جمهور بشه یا مثلاً، نماینده­ی مجلس بشه یا مدیر کل بشه،در هر جایی همین­جوره،حالا تو خانه همین جوریه،تو خانه­ی خودش، با زنش ریاست طلبی می­کنه، اگه بخواد یه پیشنهاد خوبی هم بده میگه خیر من باید بگویم کسی حق نداره در مقابل من مثلاً نظری بده،درباره­ی زن خودش ریاست طلبی می­کنه،دیگه دستش نمی­رسه به جای دیگه،یا همون جا نسبت به کمک کار خانه­اش ریاست طلبی می­کنه، خب جاه طلبیه در هر جا بقول خودش دیگه،در جلسه دینی ریاست طلبی می­کنه، اینا خیلی گرفتاری دارد.

این حبّ جاه در دل آدم می­نشیند در کارهایی که حالا چه بزرگ چه کوچک بله اثر می­گذارد، چه بسا کارهای دینی آدم را به رنگ نفسانی در می­آورد، این خیلی خطرناکه،حالا پس این یک نکته­ای ما باید مراقب باشیم در آیه­ی شریفه؛خوض نکنید، با خائضین شرکت نکنید، به رسول اکرم خطاب شده که به ما دستور داده شده،حالا اثتثناء می‌کنه آیه­ی بعد، بله هستند بعضی­ها که وظیفه دارن شرکت کنن در مجالس خائضین

<وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیِءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ> 69

< و چيزى از حساب آنان [=ستمكاران] بر عهده كسانى كه پروا[ى خدا] دارند نيست ليكن تذكر دادن [لازم] است باشد كه [از استهزا] پرهيز كنند  >

بله بعضی افراد هستن که اینا متّقی هستن، وظیفه دارن که ارشاد کنن مردم را،ولو در مجالس خائضین، شرکت کنن اگر احساس می­کنن که می­توانن بر اون­ مجالس اثر بگذارن، عیبی نداره ولی متقی باشن،تقوای مثبت خودشون دارن، خودشون بیمار نمی­شون با بیماری اون­ها، آدم گاهی اوقات، چون وبا گرفته­ها بخواد بره خودش وبا می­گیره، بله اون کسی که واکسن ضدّ وبا تزریق کرده مصونیّت دارد او وظیفه دارد تو وبا گرفته­ها برود اونا را معالجه کنه دیگه، حالا اگه یه آدم واقعاً متّقی­یه، پرهیزکار، پابند به مطالب دینی، اگر اون­جا برود خودش هضم نمیشه، مجذوب نمیشه، بلکه می­تواند اثر بگذارد، اونا را به راه بیاورد، اگر این شد عیبی ندارد به شرطی این­که بنیه اعتقادی داشته باشه واقعاً، بنیه‌ی اعتقادیش و اخلاقیش و عملش محکم باشه که خودش در میان اون­ها برود ذوب نمی­شود، اثر رو اونها می‌گذارد، اگر این شد بله، خب هستن، مفضّل از یاران امام صادق است، جمعی از اصحاب که در کوفه بودن این­ها نامه­ای نوشتن به امام صادق که این مفضّل که خیلی مورد عنایت شما هست، این میره با این افراد لاابالی مجالست می‌کند، درقهوه­ خانه­ها زیاد دیده شده که با این اوباش­و الباط­ و به اصطلاح اون­ها، بله این­ها شرکت می­کنه با اون­ها مجالست داره، این شأن شما را رعایت نمی­کنه، شما نهیش کنید، بعد نامه­ای از امام صادق نوشته شد به مفضّل منتها به دست این افرادی که شکایت کرده بودن برسه، اون­هابرسه، نامه مهرش خورده آمد دست اون‌ها، اون­ها خیلی خوشحال شدن که معلوم میشه امام او را مزمّت کرده­و توبیخش کرده، برداشتن با چند نفری آمدن پیش مفضّل، پیش مفضّل آمدن چند نفر جمعیتی، نامه را دادن، او نامه را گرفت­و مهر را برداشت­و خوند، دید که البته خبر هم نداشت مفضّل که اینا شکایتی کردن، دید امام از او اشیایی خواسته، اجناسی را نوشته­ان که فلان اجناس را ما احتیاج داریم و اون­ها را در کوفه تهیّه کن بفرست به مدینه، حالا اون­جا مساکینی بودن، فقرا بودن که لازم بود به اون­ها برسه، بعد گفت بله، امام صادق این­چنین نامه­ای نوشته و اجناسی خواسته و این­ها هم پول زیادی می­خواد، هزینه­اش سنگینه، بعد داد اونا خواندن، یکی­یکی خواندن، همه خواندن دیدن در این نامه اصلاًهیچ اشاره­ای به اون مطلب نشده که ما گفته بودیم با مثلاً اوباش می­نشینه، اجناسی خواستن،هی به هم نگاه می­کردن، نگاه معنا داری خب، بعد گفتن بله امام خواسته این­ها را و حالا چه باید کرد؟گفت حضرت حالا چطور می­خواد تأمین کنه این هزینه را؟خب معلومه یکی دست­ها­ی پشت بهم مالید­ویکی دستش به محاسنش کشید­و اون یکی پشت گوشش رو خاروند­و اون چهارمی کلاشو پس­ و پیش کرد­و گفتن خب بله حالا ما بریم فعلاً مرخص می­شویم تا یه مجلس دیگه تشکیل بدیم که از متوکّلین پولدار­ها و ازشون کمک بگیریم، مفضّل گفت حالا که شبه شما شام را هم میل کنید­و بعد بروید، حرف شام که به میان آمد قدم­ها سُست شد، از رهی بدل به اقامت شد، این مسئله­ی شام ­و سفره هم خیلی عجیبه جذبه­ای دارد اصلاً، آدم گاهی در مجالسی میبینه که شب­های دیگه عادّیه، خیلی کمه جمعیت اما شبی که اطعام می­کنن خیلی فراوانن، آدم یه علامتی دستش میاد، هر وقت دیدیم مجلس شلوغه خب می­فهمیم که، حالا یه خبری هست به هر‌حال، اون­ها هم دیدن که شام هست نشستن، مشغول شام خوردن شدن، مفضل در همون موقع که اونا مشغول شام خوردن بودن، کسی را فرستاد پیش همون رفقای قهوه­خانه­ایش که من کار دارم با شما، بیایید خب اون­ها هم رفیق بودن برخاستن یه جمعیّتی آمدن، برد تو اون اتاق نشوند این­ها را، نامه­ی امام را داد به دست اونا، اونا خواندن رو چشم­شون گذاشتن، بوسیدن گفتن که،همین الان میایم، پاشدن رفتن، یه چند دقیقه­ای طول نکشید­ و برگشتن دو هزار دینار طلا، ده هزار درهم نقره آوردن،یه کیسه­ای دادن، مفضّل همون را آورد پیش اونا مشغول غذا خوردن بودن، تعجب کردن، این پول از کجا فراهم شد! دو هزار دینار­و ده هزار درهم ازکجا؟گفت بله همون کسانی که شما اینا را مثلاً آدمای اوباش می­دانید من در اثر مجالست با اون­ها اونا را ساخته­ام، که با اونا مجالست کردم با اون­ها، از اون طریق اون­ها را حبّ امام در دلشان استوار هست ولو حالا مثل شما خیلی اهل مسجد­و جلسه­واین­ها نیستن، اما اون روح محبّت­شون نسبت به امام­و از این ایثار­شون و این جوانمردی­شون هست که من ساخته­ام اون­ها را، خب بله اگر این‌جور باشه بسیار خوبه،یه کسی که متّقی باشه خودش، نه خیال کند،گاهی وقتا آدم شیطان میاد وسوسه می­کند تو خیلی محکمی،تو آدم بسیار متّقی هستی برو مثلاً، اینا هوس­ناکیه­این هوس­بازیه، این وسوسه­ی شیطانه،همون

<يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ> [[16]](#footnote-16)

<اگر شيطان تو را [در اين باره] به فراموشى انداخت >

از این قبیله، این نیست اشخاص متّقی والا

<الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ>[[17]](#footnote-17)

<به سخن گوش فرامى‏ دهند و بهترين آن را پيروى مى كنند اينانند كه خدايشان راه نموده و اينانند همان خردمندان>

 این یک بهانه­ای می­شود بدن دست هر کسی، میگه قرآن دستور داده که بله من سخن خوب را ببینم ­و بشنوم، خودم میرم­و در مجالس شرکت می­کنم هر کتابی خوندم، این­جورنیست، نمی­تواند هر کتابی را از هر قلمی بخواند و هر سخنی را از هر سخنرانی بشنود، در هر مجلسی به هر عنوانی بنشیند به صرف این­که میخوام من تحقیقات بیشتری کنم، این­جور نیست، انسانی باید حق شناس باشه قدرت تشخیص داشته باشه تا بتواند با اون­ها هم­مجلس بشود ­و کتابی بخواند­و سخنرانی بشنود­ و در جلسه­ای شرکت کنه، مشخِّص باشه، حقّ­و باطل را تشخیص بده و الّا بنده­­ای که فیروزه شناس نیستم اگر بخوام خودم بروم فیروزه بخرم یه آدم شیادی پیدا میشه یه سنگ کبودی را که صد نار نمی­ارزه، به من ده هزار تومن صد هزار می­فروشه، من خیال می­کنم فیروزه­شه، نه او شیاده من هم بی‌خبرم، ممکنه افرادی، داریم از امام معصوم این روایت < خُذُوا اَلْحقَّ مِنْ أَهْلِ اَلْبَاطِلِ وَ لاَ تَأْخُذُوا اَلْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ اَلْحَقِّ كُونُوا نُقَّادَ اَلْكَلاَمِ فَكَمْ مِنْ ضَلاَلَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اَللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ اَلدِّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ اَلْمُمَوَّهَةِ اَلنَّظَرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَ اَلْبُصَرَاءُ بِهِ خُبَرَاءُ. >[[18]](#footnote-18)مراقب باشید بسیاری از حرف­های گمراه کننده را با قرآن می­آرایند، کسانی هستن که آیه قرآن می­خوانن،حرف باطل را با آیه قرآن آرایش می­دهن، با حدیث آرایش می‌دهن <فَكَمْ مِنْ ضَلاَلَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اَللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ اَلدِّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ اَلْمُمَوَّهَةِ اَلنَّظَرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَ اَلْبُصَرَاءُ بِهِ خُبَرَاءُ >همون طوری که دنیا داران به وسیله­ی پول این کار را می­کنن مس را آب نقره­و آب طلا بهش می‌دهند­و به عنوان طلا به شما می‌فروشن و شما هم که تشخیص نمی­دهید که آیا طلا کدام است­و غیر طلا کدام است،پس این هم آیه­ی شریفه که؛ <وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیِءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ> 69 ذکری،یعنی اگر واقعاً می­تواند یادآوری کند،تذکّربدهد و به راه بیاورد، می­تواند با اون­ها بنشیند که ارشادشون کند که به تقوی بکشاند اون­ها را،حالا فعلاً این ایّام حجّه،در این ایام آقایانی که مشرّف شدن، برادرها، خواهرها مشرّفن در کنار بیت محرم­و دراماکن مشرّفه، اگر شیطان به سراغشان نرود­و اعمال­شان را فاسد نکند ­و اون­ها هم برگردن به سلامت، با حوائض نغذیه مادّی­و معنوی خب بسیار خوبه، اما خود حشر خیلی مسئله­ی مهمّیه،تشریح مقامات روحی انبیاء­و اولیا­ء خداست،تشریح مقامات اون­هاست که چجور توانسته­ان حرکت کنن به اون مقام اعلاء که قرب خداست برسن، کدام حجّه؟، چون عبادت اصلاً مال روحه، عبادت حرکت روحه ولی بعداً بخواد حرکت کند هی رکوع بره سجده کنه این خود عبادت بدن که عبادت نیست، اگر از قلب اون منبعث شده است اون قلب دارد درسته، عبادت اینه، حرکت روح است به سوی خدا و گر­نه تنها حرکت ظاهر بدنی منهای حضور قلب­ و توجه روحی این که حساب نمی­شود، کما این­که این روایت باز داریم از پیغمبراکرم <انما فرضت الصلاة و امر بالحج و الطواف و اشعرت المناسك لا قائمة ذكرالله ، فاذا لم يكن فى قلبك للمذكور الذى هو المقصود و المبتغى عظمة و لا هيبة فما قيمة ذكرك>ا اگر نماز دستور داده شده، اگر حج مناسک دستور داده شده به منظور این­که یاد خدا در دل­ها زنده می­شود« ...... »اگر بنا شد اون خدا که هدف اصلی­ست در قلب شما هیچ عظمتی ندارد،هیبتی ندارد،شما را از گناهان باز نمی­دارد چه فایده­ای دارد اعمال بدن شما؟«.......»چه ارزشی خواهد داشت این­که فقط زبان شما بجنبد، بدن شما حرکت بکند و قلب شما همچنان جامد مانده باشه،قلب جامد بی­روح است،هیچ نورانیّتی ندارد،عظمت خدا در دل ننشسته که مانع گناهش باشه،ولی خب زبان می­جنبد­و بدن حرکت می­کند.

 <فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ>[[19]](#footnote-19)

<الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ>[[20]](#footnote-20)

<پس واى بر نمازگزارانى>

<كه از نمازشان غافلند >

 قرآن گفته وای به حال نمازگزار‌ها اون کسانی که نماز می­خوانن ولی از حقیقت نماز بی­اطلاعن، این همین نماز چه باید بکند؟

<إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ>[[21]](#footnote-21)

<نماز را برپا دار كه نماز از كار زشت و ناپسند باز مى دارد>

 اون نماز جلو فحشاء­و منکر بگیره اون نماز درسته،حالا حج هم اون حجی است که از جان آدم برخیزد،روح را حرکت بدهد، از خاکدان طبیعت به کعبه­ی حقیقت برساند، اون درسته، مانند کیمیا،فلزی را به فلزی تبدیل کند اگر این کار را کرد حج این درسته،روح را دگرگون کند، چطور کیمیا مس را تبدیل به طلا می­کند؟اگر حج واقعی بود آدم که برگردد واقعاً طلا شده، اون درسته،حرکت مکانی که مهم نیست،شما سنگ سیاه را بردارید از تهران ببرید به مشهد از مشهد ببرید به کربلا از کربلا به مدینه، به مکه، منا،عرفات برگردانید، خب همون سنگ دیگه، این عوض نشده که، این سنگ سیاهه، اما اگرهمین سنگ بیافتد در گوشه­ای تحت عواملی قرار بگیره آفتاب بتابد­و باران­ها ببرد­و تبدیل بشه به یاقوت به فیروزه­اش این حرکت مکانی نبوده،حرکت جوهری بوده، باید جوهر عوض بشود، اگرتوانست آدمی برود مکه­و برگرده واقعاً یاقوت شده،جوهرش عوض شده، ب... درسته این حاجیه و الّا حاجی که نیست این شتر است، از برای او که بیچاره خار می­خورد­وبار می­برد.اونی که آدم را برده به اون­جا،حالا دیگه شتر نمی­بره ما را،هوا پیما می­بره مثلاً،حالا اونوقت شتر می­برد،حاجی تو نیستی شتر است، از برای او که بیچاره خار می­خورد­و بار می­برد. اون درسته و الّا یه چیزی را اعمالی آدم انجام بده، این طرف بپره اون طرف بپره،سنگ صفا ومروه کند­و بعد هم به عرفات کربلا برگرده، این یه کمی آدم دقت کنه به بازی بچه­ها شبیه­تر میشه تا به عبادت. اون حج ما بود که امام صادق را دگرگون می­کردکه مالک­بن انس پیشوای فرقه­ی مالکیّه، می­گفت که من یک سال با امام صادق همسفر بودم در راه حج رسیدیم به میقات خب مُحرم شدیم همه، من متوجه شدم که امام صادق دیدم لباس احرام پوشیده رو مرکب سوار هست­و میخواد لبّیک بگه نمی­تواند،هر چه میخواد لبّیک بگه این صدا در حلقش می­پیچد،قطع می‌شود از مرکب سرازیرمیشه، من تعجب کردم گفتم آقا همه­ی مردم جامه­ی احرام پوشیدن،لبّیک گفتن به راه افتادن،شما همین­طور معطلید خب بفرمایید لبّیک فرمود یابن ابی عامر «.......»فرمود ای پسرابی عامر چطور جرأت کنم، چطور جرأت کنم بگم لبّیک اللهم لببیک؟یعنی خدا از همه­جا بریدم فقط به سوی تو آمده­ام،سراپا آماده به خدمتم،لببیک این را می­گه،حقیقتش اینه، از همه­جا بریدم فقط به سمت تو آمده­ام، اماده به خدمتم، چطور جرأت کنم؟می­ترسم، که من بگوین لبّیک لا شریک لک بیک، نه راحت نمی­دهیم قبولت نمی­­کیم، خواستن به ما هشدار بدهن مراقب باشید اون حجی را از شما خواسته­ان که روح شما را تکان بدهد،حرکت بده و به کمال برساند،سیمای شیعه در شما ایجاد کند،حالا سیما چی هست یه بحث مفصّلی دارد <سِيمَاهُمْ فیِ وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ> شما باید ممتاز باشید از دیگران،شما مسلمانید،شما شیعه­اید، باید در قیافه­ی شما اثر سجده باشه، نه فقط بر پیشانی­تون اثر مهر باشه،در قیافه­ی زندگی شما، خانه­ی شما آثار بندگی درش باشه، بازار شما، خیابان شما، ادارات‌تون وزارت‌ خانه­هاتون، مجالستون باید علامت خضوع درش باشه،علامت سجود درش باشه،تسلیم باشید در مقابل خدا،روزعید قربان در منا این ایام غوغایی به پا می­شود، متداول یک میلیون جمعیت از اطراف آمده­ان در بیابان منا اجتماع کرده‌ان و چه بسا یک میلیون بیشتر،گوسفندها­و گاو­ها­و شترها­ اون­جا کشته می­شود در منا که خاطره­ی اون دو عبد موحّد و بنده­ی خالص خدا را یادآوری می­کند، ابراهیم و اسماعیل یعنی روز عید قربان در منا چشم دنیا را برمی‌گرداند به چند هزار سال قبل،صحنه­ی تکان دهنده­ای را از معرفت خدا و تسلیم در مقابل خدا را نشون می­دهد که ببینید چند هزار سال پیش در همین بیابان منا و سرزمین منا پدری پیر، کهنسال که آثار جلالت و عظمت از پیشانی­اش از ناصیه­اش پیداست،در این وادی ایستاده، استین بالا زده،تیغ برنده به دست گرفته،فرزند جوانش را که زیبایی دارد،قامت موزون دارد،رخسار نورانی دارد، با دستش خودش خوابانده روی زمین،تیغ برّان به دست گرفته به گلوی فرزند جوانش می­کشه

<بُنَیَّ إِنِّی أَرَى فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُكَ>[[22]](#footnote-22)

<اى پسرک من، من در خواب [چنين] مى ‏بينم كه تو را سر مى برم>

فرزندم، من مأموریّت الهی دارم و سرت را از تنت جدا کنم، اون فرزند هم در مقابل پدر خنجر خود را زیر خنجر پدر نهاده او هم بگوید«........»پدر، اون­چه دستور داده شده است عمل کن، من هم تحمل می­کنم، من هم صبر می­کنم ، این نشون میده قدرت ایمانی تا کجا، خداوند این بیابان منا را هر سال مقرّر فرموده که مردم جمع بشوند در اون­جا و کارد­ها بکشند­و گوسفند­ها و گاو­ها را ضبح کنن که اون خاطره تا روز قیامت زنده بماند،یک بنده­ی موحّدی این­جور تسلیم از خود نشون داده،قدرت ایمانی تا کجا؟عظمت معبود تا کجا در قلب او نشسته؟ولی ما هم یک بنده­ی موحّد دیگری سراغ داریم، او هم قربانی شد، اگر ابراهیم خلیل یه قربانی به قربانگاه منا آورد­و سالم برگردانید اما او در یک روز حسین عزیز ما 72 قربانی به قربانگاه کربلا آورد،یکی را هم سالم برنگردانید، بلکه اجساد آغشته به خون یاران و عزیزانش را، از کودک شیرخوار گرفته تا پیر کهن سال، با بدن­های پیکرهای از هم گسسته،سرهای از تن بریده، یک‌جا به پیشگاه مقدس پروردگار تقدیم کرد، اون­چه در کیسه داشت همه را در راه خدا داد،در آخرین لحظات هم خودش افتاد روی خاک­های گرم کربلا،صورت خود را گذاشت روی خاک­ها،قلبش شکافته،پیشانی­ شکسته، بدن غرق در زخم جراحت شده،وقتی نفس می­کشید خون از حلقه­های زره می­جوشید می­گفت؛«إلهِى رِضًى بِقَضائِکَ صبرا علی بلائک تَسلِیمًا لأمْرِکَ لا مَعبودَ سِواکَ یا غِیاثَ المُستَغیثین».

پروردگارا به حرمت امام سیدالشهداء در فرج امام زمان تعجیل بفرما

گناهان ما را بیامرز

توفیق بندگی با خلوص نیّت به ماعنایت بفرما

بیماران ما لباس عافیت بپوشان

حسن عاقبت به همه­ی ما عنایت بفرما

والحمدلله رب العالمین

1. . سوره‌ی مبارکه‌ی انعام/ آیه‌ی 91 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره‌ی مبارکه‌ی زخرف/آیه‌ی 83 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره‌ی مبارکه‌ی مدّثّر/ آیه‌ی 42 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره‌ی مبارکه‌ی مدّثّر/ آیه‌ی45 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین/ آیات 29 تا 31 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین/ آیه‌ی32 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره‌ی مبارکه‌ی نحل / آیه‌ی125 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره‌ی مبارکه‌ی توبه/ آیه‌ی73 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره‌ی مبارکه‌ی مجادله/ آیه‌ی22 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء / آیه‌ی23 [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره‌ی مبارکه‌ی ص / آیه‌ی82و83 [↑](#footnote-ref-11)
12. . مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ‏1، ص 229 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره‌ی مبارکه‌ی نساء / آیه‌ی140 [↑](#footnote-ref-13)
14. . بحار الانوار/ ج۴۴/ ص ۲۷۸ [↑](#footnote-ref-14)
15. .احقاق الحق/ ج12/ ص23 و روض الرّیاحین/ ص55 [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی انعام/آیه‌ی 68 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی زمر/آیه‌ی 18 [↑](#footnote-ref-17)
18. .بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ,  جلد۲  ,  صفحه۹۶ [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی ماعون/آیه‌ی 4 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی ماعون/آیه‌ی 5 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی عنکبوت/آیه‌ی 45 [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره‌‌ی مبارکه‌ی صافات/ آیه‌ی 102 [↑](#footnote-ref-22)